استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

فسخ نکاح به‌خاطر دروغگویی

س) مردی در خواستگاری، خود را مجرد معرفی کرده و خانم با همین وصف با او ازدواج می‌کند؛ بعد معلوم می‌شود وی دروغ گفته و متأهل است، آیا خانم می‌تواند به‌خاطر این دروغ نکاح را فسخ کند؟

ج) نمی‌تواند فسخ کند؛ زیرا خیار تدلیس شامل این‌گونه موارد نمی‌شود.

انکار اسلام توسط مرد

س) می‌خواستم بدانم اگر مردی قبلاً مسلمان بوده باشد ولی بعداً ادعا کند که از اسلام برگشته است و این دین را دیگر قبول ندارد و این دین برای ۱۴۰۰ سال قبل بوده است و دیگر اعتباری ندارد و هیچ‌یک از مناسک دینی را نیز انجام ندهد، تکلیف همسر این مرد چیست؟ آیا به حکم اینکه او از دین برگشته است عقد ازدواج آنها باطل است؟ آیا هنوز رابطه زوجیت برقرار است یا به علت انکار اسلام توسط این مرد، همسرش به او حرام می‌شود؟

ج) اگر در دادگاه صالح، ارتداد زوج به اثبات رسد و یا همسرش یقین به ارتداد او حاصل کند، نکاح آن دو از جهت ارتداد زوج باطل می‌شود و زن باید از همسرش جدا شود.

اختیار مسکن

س) اگر مرد به‌خاطر شرایط کاری و مشکلات ایاب‌وذهاب از همسر خود بخواهد که منزل را به مکان دیگری نزدیک محل کار مرد منتقل کنند، آیا مخالفت زن می‌تواند مانع این کار شود یا اینکه زن باید تابع مرد باشد؟

ج) اختیار مسکن در دست شوهر است.

ملاک محرمیت

س) آیا نامزدهایی که شیرینی نامزدی خورده‌اند ولی صیغه عقد نخوانده‌اند، محرم یکدیگرند؟

ج) بدون اجرای عقد، ولو در فرض سؤال محرمیت حاصل نمی‌شود.

قلمرو اسراف در آموزه‌های اخلاق اسلامی

هادی حسین‌خانی نائینی

رهبر معظم انقلاب اسلامی در تاریخ ششم آذرماه جاری به مناسبت هفته بسیج نصایحی چند به مردم شریف ایران داشتند. از جمله این اندرزها پرهیز جدی از اسراف بود. ایشان اسراف را از مهم‌ترین خطرها و ضررها برای خانواده‌ها و کشور خواندند و گفتند: «اگر این همه اسراف نباشد بدون شک اوضاع کشور خیلی بهتر خواهد بود.»[۱]

در میان انبوه سؤالاتی که در مورد رذیله اخلاقی اسراف مطرح است، نوشتار حاضر این مسئله را مورد بررسی قرار داده که قلمرو و محدوده اسراف چیست؟ توجه به حیطه اسراف از آن‌رو حائز اهمیت است که برخی افراد به‌رغم اعتقاد به حرمت شرعی اسراف و التزام به اجتناب از آن، مرتکب زیاده‌روی در مصرف می‌شوند که یکی از دلایل آن ناآشنایی با ابعاد وسیع اسراف از لحاظ کمّی و کیفی است.

اسراف و زیاده‌روی، قلمرو وسیعی را دربر می‌گیرد. انواع تعاملات غیرمسئولانه و ناپایدار انسان با محیط‌زیست شامل اسراف در منابع طبیعی همچون آب، هوا، خاک و انرژی از مصادیق واضح و مهم اسراف زیست‌محور است. آبیاری نامناسب کشاورزی و استفاده از روش‌های غرقابی منسوخ، اتلاف آب در هنگام استحمام، وضو، مسواک زدن و...، مصرف بی‌رویه برق، استفاده از وسایل نقلیه پرمصرف، عدم عایق‌بندی ساختمان‌ها، فرسایش خاک بر اثر کشاورزی نادرست و دفن غیراصولی زباله که منجر به آلودگی خاک می‌شود، نمونه‌هایی از اسراف در منابع طبیعی محسوب می‌شوند. اسراف در تولید پسماند و ایجاد آلودگی، مصداق دیگر اسراف زیست‌محیطی است که شامل مواردی همچون استفاده افراطی از پلاستیک‌های یکبارمصرف، بسته‌بندی‌های غیرضروری و چندلایه برای کالاها و فرهنگ استفاده و دور انداختن به جای تعمیر و استفاده مجدد است. تخریب زیست‌بوم شامل شکار و صید بی‌رویه، تخریب جنگل‌ها و مراتع و نابودی تنوع زیستی نمونه‌ای دیگر از اسراف زیست‌محور در مقیاس کلان و در حق نسل‌های آینده است.

براساس منابع اسلامی، قلمرو اسراف از لحاظ کمیّت شامل کمترین میزان اتلاف منابع می‌شود. از امام صادق(ع) نقل شده است که اسراف، حتی دور انداختن هسته(خرما و میوه) و دور ریختن زیادی نوشیدنی را نیز دربر می‌گیرد.

اسراف در فرصت‌های حفاظتی، گونه دیگر اسراف زیست‌محیطی است و در قالب ترک فعل و کوتاهی تعریف می‌شود. عدم بازیافت، عدم استفاده از فناوری‌های پاک و ترجیح روش‌های آلاینده و پرمصرف و نیز عدم آموزش و فرهنگ‌سازی، به اتلاف منابع منجر می‌شوند. قلمرو اسراف به لحاظ تکلیف، محدود به مصادیق حرام نیست بلکه مصادیق غیرحرام را نیز دربر می‌گیرد. آیه شریفه که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا»،[۲] اجتناب از اسراف را از جمله اوصاف بندگان خاص خداوند رحمان برمی‌شمارد. اگرچه مسلّم است که قدر متیقن از مفهوم اسراف، مصادیق حرام آن است، اما دایره شمول این مفهوم، منحصر به حرام نیست، بلکه هرگونه زیاده‌روی و تجاوز از حد اعتدال در حوزه انفاق و هزینه کردن اموال را- حتی اگر به حد حرمت شرعی نرسد- دربر می‌گیرد. به بیان دقیق‌تر، هرگونه هزینه‌ای که با معیارهای شرعی، «مرجوح» و فاقد ترجیح تشخیص داده شود، به حکم این آیه، مشمول عنوان اسراف خواهد بود.[۳] براساس منابع اسلامی، قلمرو اسراف از لحاظ کمیّت شامل کمترین میزان اتلاف منابع نیز می‌شود. از امام صادق(ع) نقل شده است که اسراف، حتی دور انداختن هسته(خرما و میوه) و دور ریختن زیادی نوشیدنی را نیز دربر می‌گیرد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ السَّرَفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ حَتَّى طَرْحَكَ النَّوَاةَ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِلشَّيْءِ وَ حَتَّى صَبَّكَ فَضْلَ شَرَابِكَ.[۴] اما باید دانست حدود اسراف تنها به سنجش کمّی منحصر نمی‌گردد، چنان‌که گاه استفاده فراوان از کالایی، اسراف محسوب نمی‌شود، لیکن استفاده ناصواب از مقدار اندکی از آن، اسراف شمرده می‌شود: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ الْكَاظِمِ الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ عَشَرَةُ أَقْمِصَةٍ أَيَكُونُ ذَلِكَ مِنَ السَّرَفِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّ ذَلِكَ أَبْقَى لِثِيَابِهِ وَ لَكِنَّ السَّرَفَ أَنْ تَلْبَسَ ثَوْبَ صَوْنِكَ فِي الْمَكَانِ الْقَذِرِ؛ اسحاق بن عمار از امام کاظم(ع) پرسید: «آیا داشتن ده پیراهن اسراف محسوب می‌شود؟» حضرت فرمودند: «خیر، در این صورت، لباس‌ها با دوام‌تر خواهند بود. اسراف آن است که لباس بیرونی‌ات را در مکانی آلوده بپوشی.»[۵]

---

۱. https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=۶۱۹۲۰ ۲. فرقان، ۶۷ ۳. رستگاران، ص ۲۴۶. ۴. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۲. ۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۱۷.

دو گونه انحراف

انحرافاتی که برای فرد یا برای جامعه پیدا می‌شود، دوجوراست، یکی انحرافاتی است که ضدارزش‌ها در مقابل ارزش‌ها ایستادگی می‌کنند مثل آنجایی که ظلم درمقابل عدل می‌ایستد، اختناق و خفقان در مقابل آزادی می‌ایستد، خداشناسی و بی‌بند و باری در مقابل عبادت و خداپرستی می‌ایستد، سفاهت و حماقت در مقابل عقل و ظلم و حکمت می‌ایستد؛ ولی شاید بیشترین انحرافات به این شکل نیست که ضدارزش‌ها در مقابل ارزش‌ها می‌ایستد، آنجا که ضدارزش‌ها در برابر ارزش‌ها می‌ایستد، زود شکست می‌خورند، بیشتر انحرافات بشر به این صورت است همان‌طوری که دریا جزر و مد دارد، گاهی یک ارزش از ارزش‌های بشری یک حالت رشد سرطان مانندی می‌کند که ارزش‌های دیگر را در خودش محو می‌کند مثل اینکه زهد و تقوا خودش یک ارزش است، یکی از معیارهای انسانیت است ولی گاهی می‌بینید یک فرد یا یک جامعه آنچنان گرایش پیدا می‌کند به زهد و آنچنان محو می شود؛ در زهد که همه‌چیز برای او می‌شود زهد. مثل انسانی می‌ماند که یک عضوش مثلا بینی‌اش رشد می‌کند و بقیه اعضایش از رشد می‌ماند.

شهید مطهری، انسان کامل، ص۵۸

عفت و ابعاد آن

روح‌الله شهریاری

عفت از فضائل اخلاقی برجسته در نظام اخلاق اسلامی است که نقش کلیدی در سعادت و تعالی انسان ایفا می‌کند.

این فضیلت نه‌تنها در کنترل غریزه جنسی، بلکه در ابعاد گوناگون زندگی فردی و اجتماعی نمود دارد.

در متون دینی و اخلاقی، عفت به‌عنوان یکی از ارکان چهارگانه فضیلت‌های اصلی در کنار حکمت، عدالت و شجاعت معرفی شده است.

شناخت معنا، مراتب و اقسام عفت می‌تواند در فهم جایگاه و کارکردهای آن نقش مهمی ایفا کند که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

معناشناسی عفت

الف) عفت در لغت:

عفت از ریشه «ع.ف.ف» است. بر اساس معاجم لغوی، «عفّت» در لغت به معنای «خودداری» آمده است که شامل:

خودداری از حرام،[۱] و یا چیزی که حلال نیست[۲] و یا هر چیزی که شایسته نیست[۳] و همچنین خودداری از سؤال و درخواست از مردم[۴] می‌شود.

راغب در معنای لغوی عفت معنایی عام برای آن در نظر گرفته و گفته است: عفت بروز حالتی برای نفس است که به‌واسطه آن از چیرگی خواسته‌های نفسانی جلوگیری می‌شود.[۵]

ابن منظور نیز معنایی عام برای عفت در نظر گرفته و گفته است: «العفه الکف عما لایحل و لایجمل، عفت یعنی خویشتنداری از آنچه حلال و زیبنده نباشد.»[۶]

ب) عفت در اصطلاح:

در تبیین اصطلاحی عفت، مرحوم نراقی عفّت را

عفت بروز حالتی برای نفس است که به‌واسطه آن از چیرگی خواسته‌های نفسانی جلوگیری می‌شود و همچنین عفت به معنای خویشتنداری از آنچه حلال و زیبنده نباشد است.

این‌گونه معنا می‌کند: «عفّت، ملکه انقیاد و رام شدن قوه شهوت در پیشگاه عقل است به‌گونه‌ای که تحت امر و نهی آن قرار گیرد؛ یعنی آنجا که عقل مصلحت می‌داند اقدام کند و آنجا که عقل در آن مفسده می‌بیند پرهیز کند و هیچ‌گاه با اوامر و نواهی عقل مخالفت نکند.»[۷]

فضائل اخلاقی مانند عفت، در حقیقت صفاتی هستند که از ملکات نفسانی سر می‌زنند؛ بنابراین عفت ملکه‌ای در نفس است که واجد آن، نفس خود را تأدیب کرده و به مرحله‌ای رسیده است که رفتارهای اخلاقی متناسب با آن، برای او عادت شده و از روی مشقت و فشار صادر نمی‌شوند.

ج) ضد عفت:

در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: «والعفه و ضدها التهتک؛ یکی از سجایای اخلاقی عفت است که ضد آن بی‌پروایی است.»[۸]

صاحب جامع‌السعادات با تصریح به اینکه معنای عفّت، اعتدال و میانه‌روی در قوه شهوت است، دو صفت «شره» و «خمود» را جانب افراط‌وتفریط قوه شهوت می‌داند.[۹]

انواع و اقسام عفت

الف) انواع عفت بر اساس قلمرو:

براساس معانی که برای عفت بیان شد می‌توان گفت عفت معنایی عام و گسترده دارد که مدیریت تمامی تمایلات سرکش درونی را شامل می‌شود.[۱۰]

البته در میان تمایلات نفسانی غریزه جنسی جایگاه خاصی دارد.

از این‌رو عفت گاه در معنای خاص به مدیریت این غریزه اطلاق می‌شود.

پس عفت در معنای عام به معنای کنترل مطلق خواهش‌های نفسانی است.[۱۱] و در کاربرد خاص و محدود عفت به معنای کنترل خواهش‌ها و تمایلات جنسی است.[۱۲]

بدین‌سبب در معنای خاص عفت جنسی موردنظر است، از همین جهت برخی محققان از آن به پرهیزکاری درخصوص مسائل جنسی تعبیر کرده‌اند.[۱۳]

ب) انواع عفت براساس ابعاد وجودی انسان:

گفته شد عفت بروز حالتی برای نفس است که به‌واسطه آن از چیرگی خواسته‌های نفسانی جلوگیری می‌شود و همچنین عفت به معنای خویشتنداری از آنچه حلال و زیبنده نباشد است.

بدین‌جهت از آنجا که مطلق خودداری از افعال زشت در معنای عفت لحاظ شده است، می‌توان براساس ابعاد مختلف وجودی انسان عفت را به سه قسمت تقسیم کرد که عبارت است از:

۱. عفت در اندیشه؛ به معنای پرهیز از افکار و اندیشه‌های زشت و باطل؛

۲. عفت در عواطف؛ به معنای خودداری از تمایلات منفی، باطل و قبیح؛

۳. عفت در رفتار؛ به معنای پرهیز از رفتارهای زشت و قبیح.

ج) انواع عفت براساس متعلق:

از جهت متعلق افعال و با نظر به قلمرو عفت، می‌توان چند قسم کلی برای عفت در نظر گرفت که هرکدام از آنها انسان را از مجموعه‌ای از رفتارهای زشت دور می‌کند.

بر این اساس می‌توان عفت را فضیلت یا ملکه‌ای دانست که انسان را از انواع مختلفی از خواسته‌ها و تمایلات منفی بازمی‌دارد.

از آنجا که مطلق خودداری از افعال زشت در معنای عفت لحاظ شده است، می‌توان براساس ابعاد مختلف وجودی انسان عفت را به سه قسمت تقسیم کرد که عبارت است از: ۱. عفت در اندیشه؛ به معنای پرهیز از افکار و اندیشه‌های زشت و باطل؛ ۲. عفت در عواطف؛ به معنای خودداری از تمایلات منفی، باطل و قبیح؛ ۳. عفت در رفتار؛ به معنای پرهیز از رفتارهای زشت و قبیح.

از آنجا که خودداری و پرهیزمداری دارای اقسام، مراتب و سطوحی است، می‌توان از مراتب عفت سخن گفت. در این مراتب، اولین مرحله پرهیز از حرام است که حداقل عفت‌ورزی است. در مرتبه بعد، دوری از مکروهات است و در مرتبه بعد دوری از مشتبهات قرار دارد و در مرتبه والاتر، دوری و پرهیز از هر آنچه می‌تواند انسان را به غفلت یا لغزش بکشاند قرار دارد، مانند ترک برخی لذت‌های حلال.

در نتیجه می‌توان از حیث متعلق، ابعاد مختلف عفت را از یکدیگر متمایز کرد، هرچند خاستگاه همه آنها ملکه‌ای است که موجب خودداری انسان از انجام کارهای زشت می‌شود.

براساس همین تقسیم، می‌توان مصادیق ذیل را ازجمله اقسام شاخص عفت که در آیات و روایات به نحوی به آنها تصریح شده است، نام برد:

۱. عفت جنسی (عفت فرج)؛ عفت در غریزه جنسی به معنای مدیریت و کنترل شهوت جنسی و تبعیت آن از عقل و شرع است که موجب می‌شود انسان از رفتارهای ضد اخلاقی و انحرافات مرتبط با این غریزه مانند انواع روابط نامشروع، پرهیز کند.

در برخی روایات عفت جنسی از برترین عبادات دانسته شده است: «ان افضل العباده عفة البطن والفرج».[۱۴]

۲. عفت شکم (عفت بطن)؛ خوردن و آشامیدن ازجمله نیازها و غرایز آدمی است که نیاز به مدیریت و کنترل دارند به‌طوری که انسان نمی‌تواند هر آنچه میل و اشتهای او می‌کشد را بخورد یا بنوشد.

عفت در شکم به معنای کنترل امیال در حوزه خوردن و آشامیدن و انطباق آنها با عقل و شرع است. در روایتی که در قسمت قبل اشاره شد به این نوع از عفت نیز تصریح شده است.

۳. عفت در نگاه (عفت چشم) و پوشش؛ در قرآن کریم به عفت در نگاه تأکید شده و آمده است: «به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فروبندند و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می‌دهند، آگاه است و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فروبندند.»[۱۵]

همین‌طور به عفت در پوشش نیز به نحوی اشاره شده است: «ای فرزندان آدم! لباسی برای شما آفریدیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست؛ امّا جامه پرهیزکاری بهتر است.

اینها [همه] از آیات خداست تا متذکّر [نعمت‌های او] شوند.»[۱۶]

۴. عفت در کلام و بیان: زبان با وجود آنکه عضوی به‌ظاهر کوچک است، اما عدم کنترل آن و عدم عفت‌ورزی در آن می‌تواند انسان را به تباهی در اخلاق و دین بکشاند.

غیبت، تهمت، دروغگویی، افتراء، عیب‌جویی، تمسخر و... ازجمله آفات زبان است که عفت‌ورزی در زبان به معنای حفظ انسان از این آفات است.

مراتب عفت

براساس قلمروی که برای عفت بیان شد و از آنجا که خودداری و پرهیزمداری دارای اقسام، مراتب و سطوحی است، می‌توان از مراتب عفت سخن گفت. در این مراتب، اولین مرحله پرهیز از حرام است که حداقل عفت‌ورزی است.

در مرتبه بعد، دوری از مکروهات است و در مرتبه بعد دوری از مشتبهات قرار دارد و در مرتبه والاتر، دوری و پرهیز از هر آنچه می‌تواند انسان را به غفلت یا لغزش بکشاند قرار دارد، مانند ترک برخی لذت‌های حلال.

جهت مطالعه بیشتر:

۱. شجریان، مهدی، واکاوی معنای عفت در دانش فقه و اخلاق، اصول فقه، ش ۲، تابستان ۱۴۰۴، صص ۲۰۱-۲۳۲.
۲. اکبری، محمود، عفت و پاک‌دامنی در اسلام، فتیان، قم ۱۳۹۵ ش.
۳. اخوی، رضا، زلال عفت، بهار دل‌ها، قم، ۱۳۸۸ ش.

پی‌نوشت‌ها:

۱. الجوهری، اسماعیل بن‌حماد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۱۴۰۶.
۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، بیروت: مؤسسه الاعلمی. العین، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۹۲.
۳. ابی‌الحسن، احمد بن‌فارس بن‌زکریا، معجم مقاییس اللغه، تحقیق: عبدالسلام و محمد هارون، قم: مکتب اعلام الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۳ و ج ۶، ص ۱۰۴.
۴. ابن‌منظور، محمد بن‌مکرم، لسان‌العرب، بیروت: دار احیا التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، ج ۹، ص ۲۴۳.
۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن‌محمد، معجم مفردات الفاظ قرآن، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۴۱۶ ق، ص ۵۷۳.
۶. ابن‌منظور، محمد بن‌مکرم، لسان‌العرب، بیروت: دار احیا التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، ج ۹، ص ۲۴۳.
۷. نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، جامع‌السعادات، ترجمه کریم فیضی، قم، قائم آل‌علی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۲.
۸. کلینی، محمد بن‌یعقوب، الکافی، محقق: علی‌اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۱
۹. نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، جامع‌السعادات، ترجمه کریم فیضی، قم، قائم آل‌علی علیه‌السلام، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۲۸.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق اسلامی در نهج‌البلاغه: خطبه متقین، قم، نسل جوان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۴۰.
۱۱. ابوحیان توحیدی، علی بن‌محمد، الصداقه و الصدیق، دمشق، درالفکر، ۱۴۲۱ ق، ص ۲۲۶-۲۲۸
۱۲. بیهقی، احمد بن‌حسین، شعب الایمان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق، ج ۴، ص ۳۵۱.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، قم، مدرسه امام علی بن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۱۶.
۱۴. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، مصحح علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۹۶.
۱۵. نور، آیات ۳۰ و ۳۱.
۱۶. اعراف، آیه ۲۶.

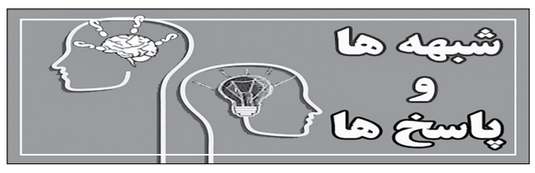

علت خوشحالی حضرت زهرا(س) هنگام نجوا با پیامبر(ص)

■ مرتضی خشنودی

شبهه: هنگامی که حضرت محمد(ص) به حضرت زهرا(س) خبر داد اولین نفری است که از اهل‌بیتش به او ملحق می‌شود، خوشحال شد. یا می‌گویند حضرت فاطمه(س) از خداوند وفاتش را می‌خواست؛ علت چنین درخواستی چه بود؟

پاسخ: حضرت زهرا(س) در کنار مقامات عالی معنوی، به عنوان یک «زن»، هم دختر بوده و هم همسر بوده و هم مادر. پس هم عواطف دخترانه داشته، هم دغدغه‌های همسرانه داشته و هم نگرانی‌های مادرانه. هیچ‌یک از اینها منافاتی با هم و با جایگاه معنوی و دیگر جنبه‌های حیات ایشان ندارند.

به علاوه، جلوه‌های برجسته ایثار در سیره ایشان، چنان آشکار است که نمی‌توانیم بگوییم «به فکر خودشان بودند.» مواردی مانند اطعام مسکین و یتیم و اسیر که نزول سوره دهر را در پی داشت، یا بخشیدن گردنبند یادگاری خویش به یک نیازمند، بسیار مشهورند.[۱]

با این توضیح، به بررسی دو مورد مطرح در شبهه می‌پردازیم.

خوشحالی هنگام نجوا با پیامبر(ص)

در منابع تاریخی و حدیثی نقل شده است که رسول خدا در لحظات پایانی عمر شریف خود، با حضرت زهرا نجوا کرد و چون آهسته سخن می‌گفت، دیگران نمی‌دانستند پیامبر چه می‌فرماید؛ اما واکنش حضرت زهرا را دیدند که ابتدا گریست؛ ولی پس از شنیدن ادامه سخن پیامبر لبخند زد.

بعدها که آن حضرت راز گریه و لبخند خود را فاش ساخت، معلوم شد که علّت گریستن ایشان، این بود که رسول خدا به او خبر داد که به‌زودی از دنیا خواهد رفت و در واقع حضرت زهرا از رنج مصیبتی که در انتظارش بود، گریست.

طبق برخی دیگر از نقل‌ها، رسول خدا از حوادث تلخی که بر خاندانش خواهد گذشت نیز سخن گفته بود. پس ممکن است گریستن حضرت زهرا(س) به هر دو سبب باشد: هم مصیبت فقدان پدر و هم رنج‌ها و سختی‌های پیش‌رو هست.

اما درخصوص علّت خوشحالی و لبخند حضرت زهرا بعد از شنیدن سخن دوم رسول خدا، ظاهر برخی روایات، این است که لبخند ایشان به این سبب بود که فهمید بعد از ارتحال پیامبر، به‌زودی به او ملحق خواهد شد و فراق پدر، طولانی نخواهد بود. در نقلی از قول خود آن حضرت آمده است: «فقال [رسول‌الله]: لا تبکین فإنّکِ أوّل اهلی لاحقٌ بی‌فضحکتُ.[۲] اما در برخی دیگر از نقل‌ها آمده است که پیامبر در نجوای دوم به دخترش بشارت داده بود که «تو سرور زنان عالمیان (سیدة نساء العالمین) هستی»[۳] و لبخند حضرت زهرا نیز در پی شنیدن این مطلب بوده است. طبق برخی دیگر از نقل‌ها، در نجوای دوم، هر دو مطلب (سروری زنان عالم و زود بودن فوتش بعد از فوت پدر) را فرموده بود.[۴]

در این صورت، بازهم ممکن است لبخند حضرت زهرا(س) به خاطر این مقام والای معنوی باشد و نه کوتاه بودن زندگی‌اش و سرعت فوتش بعد از رحلت پدر.

حضرت زهرا (س) در کنار مقامات عالی معنوی، به عنوان یک «زن»، هم دختر بوده و هم همسر بوده و هم مادر. پس هم عواطف دخترانه داشته، هم دغدغه‌های همسرانه داشته و هم نگرانی‌های مادرانه. هیچ‌یک از اینها منافاتی با هم و با جایگاه معنوی و دیگر جنبه‌های حیات ایشان ندارند.

اما اگر فرض را بر این بگذاریم که علّت لبخند ایشان، هر دو خبر (مقام سروری زنان عالم و کوتاه بودن زندگی‌اش پس از پدر) و یا فقط خبر دوم بوده، آیا اشکالی دارد و آیا با مقام و عطوفت مادری منافات دارد؟ پاسخ، منفی است.

روشن است که آن حضرت دلسوز فرزندان خود بوده و این مطلب در کلماتی که از آن حضرت باقی مانده، کاملاً هویدا است.

برای نمونه، در وصایای آن حضرت به امیرالمؤمنین(ع) آمده است که فرمود: «اوصیک فی ولدی خیراً؛ درباره فرزندانم به نیکی سفارش می‌کنم.»[۵] و حتی به امیرالمؤمنین سفارش کرد که بعد از من با اُمامه دختر ابوالعاص ازدواج کن زیرا «او نسبت به فرزندانم مثل من است»[۶] و به نقلی فرمود: او دختر خواهرم (زینب) است و نسبت به فرزندانم دلسوز و مهربان است.[۷]

بررسی گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که حضرت زهرا(س) در شوهرداری و فرزندداری، نمونه بوده و عطوفت و مهربانی او نسبت به همسر و فرزندانش، الگوی همگان است.[۸]

پس اینکه از شنیدن آن خبر خوشحال شده و لبخند زده، به دلیل خودخواهی یا نداشتن عاطفه به همسر و فرزندانش نبوده است؛ بلکه به این سبب بود که به عنوان یک دختر، داغ مصیبت پدر- آن هم پدری بزرگوار چون رسول خدا- برای وی سخت بوده و وقتی می‌شنود که دوران دوری از پدر کوتاه خواهد بود، لبخند می‌زند.

درخواست مرگ از خدا

از حضرت زهرا(س) تعابیری نقل شده با این مضمون که از خداوند می‌خواهد مرگش را زودتر برساند. در ابیاتی منسوب به ایشان آمده است: «يَا إِلَهِي عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً فَلَقَدْ تَنَغَّصَتِ الْحَيَاةُ يَا مَوْلَائِي[۹] یعنی: خدایا مرگم را زودتر برسان که زندگی بر من ناگوار شده است، ای مولای من»! این ابیات در ضمن روایتی طولانی از فضه نقل شده است. ولی پیش از مجلسی، یکی از علمای اهل سنت به نام صالحی شامی (م ۹۴۲ ه.ق) نیز آن را نقل کرده است.[۱۰]

علاوه بر این، آن حضرت پس از ایراد خطبه معروف خود، در گفت‌وگو با امیرالمؤمنین(ع) نیز تعبیری به کار برده که مضمونی مشابه (آرزوی مرگ) دارد.[۱۱]

این تعابیر را نیز باید به‌گونه‌ای معنا کنیم که با مقام والای حضرت زهرا(س) سازگار باشد. ناشکری در برابر خداوند و ناشکیبایی در ابتلائات الهی، با مقام ایشان سازگار نیست.

اساساً آرزوی مرگ، به صورت کلی، پسندیده نیست؛[۱۲] مگر از سر محبت به خدا و شوق به لقای پروردگار و یا به سبب شوق به شهادت و آرزوی کشته‌شدن در راه خدا باشد و یا هنگامی که فرد مطمئن باشد خداوند از او راضی است. امام علی(ع) در نامه ۶۹ نهج‌البلاغه خطاب به حارث همدانی، پس از توصیه به یاد مرگ، فرمود: «وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ: آرزوی مرگ مکن، مگر به شرطی محکم و استوار.» و آن شرط استوار، ظاهراً همان اطمینان از رضایت الهی است؛ در روایتی از رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز آمده است: «لایتمنّی أحدُکم الموت إلا أن یثقَ بعملِه: هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند، مگر اینکه به [درستی و کافی بودنِ] عمل خود اطمینان داشته باشد.»[۱۳] ممکن است حضرت زهرا(س) نیز از همین جهت، مشتاق مرگ بوده باشد؛ ولی به نظر می‌رسد تعابیری که در این‌باره از ایشان نقل شده، معنای کنایی دارند و برای بیان شدّت حزن و اندوه به کار رفته‌اند.

در این صورت، کلام ایشان همانند حضرت مریم(س) است که با آن همه مقام معنوی و جایگاه والایی که داشت[۱۴]

هنگام زایمان حضرت عیسی(ع) گفت: «ای‌کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم»![۱۵]

حضرت مریم از دو جهت، در فشار و سختی بود: یکی حرف مردم که به ایشان تهمت عمل نامشروع می‌زدند و دیگری درد سختی زایمان در غربت و تنهائی. پس برای بیان شدّت این سختی‌ها، آن تعبیر را به کار برد؛ نه اینکه واقعاً آرزوی مرگ کرده باشد.

حضرت زهرا(س) نیز به اجماع مورّخان و محدثان، از فراق پدر بسیار غمگین بود و افزون بر آن، در ماجراهای بعدی همچون غصب فدک نیز سختی‌های بسیاری را متحمل شده بود و گویا برای بیان عمق نارضایتی خود، این‌گونه تعابیر حاکی از آرزوی مرگ را به کار برده است.

افزون بر این همه، معنای هر گزاره‌ای را باید در همان ظرف و سیاق خودش در نظر گرفت. چه‌بسا سخنانی که لوازم منطقی ناپسندی داشته باشند، ولی چون آن لوازم مدنظر گوینده نیست، کسی بر او خرده نمی‌گیرد.

مثلاً در مقام تعزیت، به فرد مصیبت‌زده می‌گویند: «غم آخرت باد.»

تحقّق دقیق این دعا، مستلزم این است که آن فرد زودتر از همه اقران و خویشان خود بمیرد! ولی روشن است که گوینده چنین منظوری ندارد و کسی هم او را از این جهت مؤاخذه نخواهد کرد.

یا پدری را در نظر بگیرید که به فرزندش می‌گوید: «داغت را نبینم.»

اگر بخواهیم با نگاهی منطقی به این گزاره بنگریم، بدین معنا خواهد بود که آن پدر باید زودتر از فرزندش بمیرد و در این صورت، فرزند داغدار پدر خواهد شد.

اساساً آرزوی مرگ، به صورت کلی، پسندیده نیست؛ مگر از سر محبت به خدا و شوق به لقای پروردگار و یا به سبب شوق به شهادت و آرزوی کشته‌شدن در راه خدا باشد و یا هنگامی که فرد مطمئن باشد خداوند از او راضی است.

حال آیا می‌توان به آن پدر گفت: «تو خودخواهی؛ زیرا با این دعا، خواسته‌ای فرزندت داغدار شود ولی تو نشوی»؟! روشن است که وی چنین منظوری نداشته و فقط می‌خواسته بگوید که دوست دارد فرزندش عمری طولانی داشته باشد و جوان مرگ نشود.

همین‌گونه است تعابیر دال بر آرزوی شهادت، یا قربان صدقه کسی رفتن و مانند اینها که در هیچ کدام، معنای دقیق و یا لوازم منطقی کلام، مدنظر گوینده نیست.

تعابیر نقل‌شده از زبان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نیز از همین دسته است. آن حضرت به عنوان یک دختر، از داغ پدر در رنج بود و محنت‌های پس از رحلت پدر نیز او را به ستوه آورده بود.

پس زبان به گلایه گشود و تعابیری بر زبان راند که صرفاً در مقام شکوه و اظهار اندوه بیان شده و لوازم منطقی آنها مدنظر نیست.

از این‌رو، نمی‌توان خرده گرفت که آن حضرت خودخواه بوده و چون به سرنوشت همسر و فرزندان خردسالش بی‌توجه بوده، آرزوی مرگ کرده است!

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: نصیری، علی، بانوی بی‌مثال، قم، انتشارات وحی و خرد، چاپ اول، ۱۳۹۱ ه.ش، صص ۸۰-۸۹.
۲. ر.ک: گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، مقتل معصومین، قم، نشر معروف، چاپ اوّل، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۴۸ (به نقل از: طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۶۱، ح ۱۱۹۰۷ و ج ۲۲، ص ۴۱۵، ح ۱۰۲۷ و...)
۳. احمد بن حنبل از مسروق از عایشه از قول حضرت زهرا نقل کرده است: ...انه اسرّ الیّ فقال: «إنّ جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن فی کلّ عام مرّةً وإنه عارضنی به العام مرّتین و لا اراه الا قد حضر أجلی و إنک أوّل بیتی لُحوقاً بی‌و نِعم السلف أنا لک.» فبکیتُ لذلک. ثم قال: «الا ترضین أن تکون سیّده نساء هذه الامّه أو نساء المؤمنین»؟ قالت: «فضحکتُ لذلک.» (احمد بن حنبل، مسند احمد، لبنان- بیروت، ج ۶، ص ۲۸۲. نیز ر.ک: مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ج ۷، صص ۱۴۳-۱۴۴)
۴. در انتهای این نقل آمده است که پیامبر فرمود: «إما ترضین أن تکونی سیده نساء أهل الجنّه و أنکِ أوّل أهلی